

مجله مطالعات ایرانی

دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

سال چهاردهم، شماره بیست و هفتم، بهار و تابستان ۱۳۹۴

بررسی تطبیقی قهرمان‌پردازی حماسی در داراب‌نامه طرسوسی و اودیسه هومر*

دکتر حمید جعفری قریه علی

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان

مهدیه بهاری

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ولی عصر (عج)

چکیده

یکی از موضوعات مطرح شده در داراب‌نامه و اودیسه، قهرمان‌پردازی است. قهرمان داراب‌نامه، داراب است که در طی سفرهای خود با رنج‌ها و آزمون‌های بسیاری روبه‌رو می‌شود و همه موانع را پشت سر می‌گذارد. اولیس هم در اودیسه، سرنوشتی مانند داراب دارد. هر دو در برخورد با مشکلات از خدایان خود یاری می‌طلبند، با این تفاوت که داراب یکتاپرست است؛ ولی اولیس خدایان بسیاری را می‌پرستد؛ در نتیجه تضاد خدایان در سرنوشت اولیس بسیار تأثیرگذار بوده است. علت سفرهای اولیس جنگی بوده که به خاطر هلن، زن مناس، اتفاق افتاده؛ ولی سفرهای داراب به خاطر سرزمین، خاندان و رسیدن به مادر خود بوده است. پژوهش حاضر، نگاهی تطبیقی به مسئله قهرمان‌پردازی در داراب‌نامه و اودیسه دارد و ویژگی‌های قهرمانان این دو اثر حماسی را در سنجش با هم بررسی می‌کند. بر اساس نتایج این پژوهش، اولیس قهرمانی ماجراجو است که تلاش می‌کند با ستیزه‌جویی و پذیرش خطرات، در میان همتابان خود برتر باشد؛ ولی داراب بیشتر به عنوان پهلوانی حماسی مطرح است که به خاطر خاندان و وطن خود با دشمنان به مبارزه می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی: حماسه، قهرمان‌پردازی، طرسوسی، هومر، داراب‌نامه، اودیسه.

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۴/۷/۲۷
hzer1345@yahoo.com

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۵/۱۹
نشانی پست الکترونیک نویسنده:

۱- مقدمه

بخش درخور توجهی از آثار حماسی به نبرد قهرمانان، روحیات و واکنش آنان در برابر حوادث مختلف اختصاص دارد. می‌توان گفت که توان آنان در نبرد، خلق وخو و شیوه‌های رفتار آنان، بازتاب خواسته‌های مللی است که این قهرمانان از میان آنان برخاسته‌اند. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که با توجه به نقش تأثیرگذار قهرمانان، توصیف آنان در آثار حماسی، بخشی از توان سراینده‌گان این آثار را نشان می‌دهد. اودیسه هومر و تا حدودی داراب‌نامه طرسوسی از آثاری شمرده می‌شوند که با توصیف قهرمانان، هم برای خوانندگان خود جاذبه ایجاد می‌کنند و هم توان مبارزه قهرمانان را در صحنه‌های نبرد باورپذیر جلوه می‌دهند.

۱-۱- بیان مسئله

اسطوره به نوعی از شناخت و تلقی عاطفی از انسان و جهان او گرایش دارد و حماسه که مرز بین اسطوره و تاریخ است، به شناختی عقلانی‌تر نزدیک می‌شود؛ به عبارت دیگر، حماسه پایی در افسانه و پایی دیگر در تاریخ و واقعیت دارد؛ در حالی که به سمت واقعیت گام برمی‌دارد، نگاهی به عقب و افسانه‌های پشت سر نیز دارد. حماسه، هر قدر از جنبه اسطوره‌ای خارج شود به وقایع تاریخی نزدیک‌تر می‌شود و ارزش حماسی خود را از دست داده، ارزش تاریخی بیشتری به دست می‌آورد. شاهنامه فردوسی دقیقاً از همین روند و روش تبعیت می‌کند و «ایلیاد و ادیسه»، نیز تقریباً به همین شیوه ابداع شده‌اند. ارسطو در تقسیم بندی ادبی خود، حماسه را بعد از تراژدی قرار داده است؛ اما منتقدان رنسانس آن را بالاترین نوع ادبی می‌دانستند؛ چون که به‌طور حتم، حماسه‌سرایی از جسورانه‌ترین انواع ادبی است که خلق آن مستلزم برخورداری از دانش وسیع و مهارت کافی در حفظ دامنه عظمت و تنوع شعری است که باید دربرگیرنده زمان و قسمت اعظمی از دانش شاعر باشد (ارسطو، ۱۳۳۷: ۱۲۲).

اسطوره پهلوان در اسطوره‌شناسی، از دیدگاه‌های مختلف فردی و جمعی قابل تحلیل است. یونگ معتقد است اسطوره قهرمانان، رایج‌ترین و شناخته‌شده‌ترین اسطوره است که هم برای فردی که می‌کوشد شخصیت خود را کشف و تأیید

کند و هم برای جامعه‌ای که به تثبیت هویت جمعی خویش نیاز دارد، مفهوم می‌یابد (یونگ، ۱۳۷۷: ۱۶۳-۱۶۴).

هدف قهرمان، رسیدن به شناخت واقعی و کمال است؛ ولی در این راه، خوردن، شراب نوشیدن، خوابیدن، شهوت طلبیدن و حتی خطا کردن هم ویژگی‌های اوست. آنان در کنار قدرت‌های روحی و روانی خود از قدرت بدنی و جسمی فوق‌العاده نیز برخوردارند (موسوی و خسروی، ۱۳۸۹: ۱۴۵).

مشهورترین حماسه‌های موجود در ادبیات جهان، ابتدا در ایران و هند و بین‌النهرین در قاره آسیا و یونان و روم باستان در مغرب زمین و سپس در کشورهای اروپایی، مانند انگلستان، آلمان، فرانسه و ایتالیا شکل گرفته است. قدیمی‌ترین منظومه حماسی در قلمرو ادب جهان را اسطوره گیل گمش - پادشاه اوروک (Uruk)، سرزمین واقع در جنوب بابل در بین‌النهرین قدیم - دانسته‌اند. قدمت این منظومه به دو هزار سال قبل از میلاد مسیح می‌رسد. مشهورترین حماسه یونان باستان، ایلیاد و ادیسه هومر (قرن هفتم ق. م.) شاعر نابینای یونان باستان است.

ادیسه، نام منظومه حماسی دیگری از هومر، مشتمل بر ۲۴ سرود و موضوع آن، داستان بازگشت اولیس - پادشاه اساطیری ایتاک و پهلوان نامدار جنگ تروا - است، که در این جنگ گرفتار سرگشتگی‌ها و حوادث ناگواری می‌شود و برای نجات زن وفادار خود «پنلوپ» و پسرش «تلماک» به کارهای دلاورانه‌ای دست می‌یازد.

منظومه ادیسه با هدف‌های والا و انسانی با داراب‌نامه طرسوسی که هدف قهرمان آنان از جنگیدن، مبارزه با ظلم و بیدادگری و برقراری صلح و آرامش است، از جهاتی مشترک و از جهاتی متفاوت است.

۱-۲- پیشینه پژوهش

در خصوص داراب‌نامه، پژوهش‌های ارزنده‌ای انجام شده است که از نمونه‌های آن می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: داستان‌های پهلوانی و عیاری ادبیات فارسی: سمک عیار، گرشاسب‌نامه، داراب‌نامه، ملکناز، ابومسلم‌نامه از اقبال یغمایی (۱۳۷۶) مقاله «بررسی و تحلیل چند رسم پهلوانی در متون حماسی» نوشته سجاد آیدانلو در مجله مطالعات داستانی (تابستان ۱۳۸۹) و مقاله «منطق روایت‌های ممکن در سمک عیار و داراب‌نامه، نوشته میلاد جعفرپور و مهیار علوی مقدم در

مجله مطالعات داستانی (آبان ۱۳۹۳). پایان‌نامه خانم آمنه امینی با عنوان «ادبیات عامیانه و ارتباط آن با اسطوره در داراب‌نامه طرسوسی» (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه گیلان، ۱۳۹۰). و پایان‌نامه «بررسی ساختار داستان داراب‌نامه ابوطاهر طرسوسی، پژوهش گودرز حسین زاده (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۹۰).

۱-۳- ضرورت و اهمیت پژوهش

پژوهش‌های تطبیقی، از مؤثرترین و مفیدترین پژوهش‌های ادبی در عصر حاضر به شمار می‌آیند. تأثیر فرهنگ‌ها و باورهای ملت‌ها بر یکدیگر و بررسی مشترکات اعتقادی مردم جهان، در کنار سنجش آفرینش‌های ادبی که وجوه مشترک دارند، از دستاوردهای درخور توجه این نوع پژوهش‌ها محسوب می‌شوند. با این وصف می‌توان گفت، بررسی تطبیقی ویژگی‌های قهرمانی داراب‌نامه و اودیسه، ضمن آنکه گوشه‌ای از آداب و رسوم پهلوانی را در دو اثر مهم ادبی بررسی می‌کند؛ تمایز و تشابه شخصیت-پردازی حماسی را در دو اثر از دو فرهنگ متفاوت نشان می‌دهد.

۲- بحث

۲-۱- داراب‌نامه طرسوسی

کهن‌ترین نوشته‌ای که به دست ما رسیده و نام داراب را در آن می‌توان یافت، کتاب بندهش است که از دارای چهار آزاد یاد می‌کند و مدت حکومتش را دوازده سال می‌داند (فرنبرگ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۵۶).

پس از اسلام، کتاب‌های فراوانی را می‌توان نام برد که دست کم به بخشی از داستان داراب اشاره‌ای کرده‌اند، از جمله: ترجمه تاریخ طبری، مجمل‌التواریخ والقصص، آثار الباقیه، سنی الملوك الارض و الانبياء و

کتاب داراب‌نامه که در قرن ششم هجری نوشته شده، به کوشش شادروان دکتر ذبیح‌الله صفا در دو جلد به چاپ رسیده است و دارای مقدمه‌ای در هفده صفحه درباره نام داراب‌نامه، موضوع داستان و اطلاعاتی درباره نویسنده کتاب است؛ به همراه معرفی نسخه‌هایی که در تصحیح از آنها سود برده است. آنگونه که از نام کتاب بر می‌آید، موضوع این کتاب باید داستان داراب، فرزند بهمن

(اردشیر) باشد؛ اما داراب‌نامه فقط داستان داراب نیست. این کتاب را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد:

- ۱- داراب‌نامه که داستان داراب، پسر بهمن (اردشیر) در آن آمده است.
 - ۲- داستان اسکندر که سرگذشت مختصر اسکندر جهان‌گشا را از آغاز حیات تا رسیدن به پادشاهی دربرمی‌گیرد.
 - ۳- داستان کامل پوران‌دخت (روشنک) دختر دارا که در این بخش شرح جنگ‌ها و ماجراهای او با اسکندر آورده شده است.
- نویسنده، همه این سه بخش را در ذیل سرگذشت داراب آورده است (طرسوسی، ۱۳۷۴: ۲۶).

دکتر صفا درباره نویسنده کتاب می‌نویسد: «نویسنده این کتاب بی‌تردید یکی از راویان داستان داراب بوده است و همه جا خود را مؤلف اخبار و گزارنده اسرار ابوطاهر طرسوسی (در بعضی نسخ طرسوسی) یاد می‌کند. در آغاز کتاب «استاد فاضل کامل ابوطاهر [ابن محمد] ابن علی بن موسی الطرسوسی اسعده الله فی الدارین» معرفی شده است. راجع به این ابوطاهر طرسوسی، اطلاع کاملی نداریم؛ جز آنکه می‌دانیم داستان‌گزاری بود که چند قصه را روایت کرد» (همان، ۱۳۷۴: ۲۶).

نخستین چیزی که در داراب‌نامه جلب توجه می‌کند، شگفتی‌ها و خوارق‌عاداتی است که داراب در سفرهای خود به سرزمین‌های دور (جزایر عمان، دریایار، یونان و ...) با آنان برخورد می‌کند؛ به عنوان نمونه، به آدمیان یک چشمی برمی‌خورد که شاخی در میان سر دارند (همان: ۲۵۸)؛ به سنگی بازمی‌خورد که سوده آن، چشم نابینا را بینا می‌گرداند (همان: ۲۸۳)؛ بتی را می‌بیند که در جزیره‌ای ساکن است و پاسخ پرسش‌های کسانی را که به دیدارش می‌روند می‌دهد؛ از آینده آگاهی دارد و هر بار که آن را به دریا می‌اندازند؛ دوباره به جای نخستین باز می‌گردد (همان: ۲۳۸). این شگفتی‌ها و ماجراهای دیگری از این نوع که جای جای در داراب‌نامه دیده می‌شود، فضایی اسطوره‌ای به این داستان می‌بخشد و آن را به داستان‌گشاسب در اوستا و تا حدود بیشتری گشاسب‌نامه اسدی طوسی شبیه می‌کند.

در شاهنامه که داستان داراب به بخش تاریخی آن مربوط است، غیر از تنها موردی که در آن «رشنواد» سه بار از ایوان ویرانه‌ای که داراب از رعد و برق و باران در زیر طاق آن پناه گرفته بود، خروشی می‌شنود:

که ای طاق آزرده هوشیار باش بر این شاه ایران نگهدار باش

(فردوسی، ۱۳۸۶، ج ۳: ۳۶۳، ب ۱۶۲)

دیگر نشانی از آن ماجراهای شگفت داراب‌نامه نیست. ژول مول معتقد است که این حکایت‌های شگفت‌آور را دریاوردان کرانه‌های خلیج فارس به داستان‌های ایرانی وارد کرده‌اند (مول، ۱۳۷۵: ۳۷).

در روایت طرسوسی، رفتار و منش داراب بر تخت پادشاهی، بیش از آنکه شاهانه باشد، بهادرانه است. او چندان در بند تشریفات و تکلفاتی که به‌طور عموم در رفتارهای پادشاهان قدیم سراغ داریم، نیست. رفتار داراب پس از آگاهی از کشته شدن «رشنواد» نمونه‌ای از این نوع است: «آن مرد خدمت کرد و گفت: ای شاه عالم! رشنواد را شعیب تازی بکشت! ادراپ چون این سخن را بشنید اندر ساعت اسپ خواست و جوشن و خود و ... پوشید؛ پس کمر بر میان بست و خود بر سر نهاد و تن در میان آهن نهان کرد و کویال بر گردن نهاد و سپاه را گفت شما در قفای من بیاید که من رفتم! تنها خروشان چون شیر برفت» (طرسوسی، ۱۳۷۴: ۳۶۰).

شیوه داستان‌گویی داراب‌نامه مبتنی است بر ماجراهای گوناگونی که در طی سفرهایی برای قهرمان داستان پدید می‌آید، می‌توان این داستان را با داستان‌های عیاری یا پیکارسک (Picaresque) که در قرن شانزدهم در اسپانیا مرسوم شد، مقایسه کرد؛ چرا که در داستان‌های پیکارسک نیز، خواننده با ماجراهای گوناگونی مواجه می‌شود که در زندگی یک قهرمان پدید می‌آید (شمیسا، ۱۳۷۵: ۱۵۳-۱۵۴ و مقدادی، ۱۳۷۸: ۲۲۷-۲۲۸).

«جادو و امور مافوق طبیعی، دائماً وارد ادبیات حماسی می‌شوند و قهرمانان نیز، دارای ماجراهایی در دنیای دیگرند. پایان زندگی قهرمانان، اغلب اندوهبار و ناگهانی است؛ زندگی کوتاه مدت و شکوه و جلالی پایدار را به حیاتی دیرپا و بدون هیچ دستاورد بزرگ ترجیح می‌دهند. قهرمانان با مرگ اندوهبار خود جاودانه می‌شوند و در یادها زنده می‌مانند و قصه آنها به گونه‌ای مؤثر و پویا بر سر

زبان‌هاست و هرگاه که به سبک و زبانی ویژه برای بچه‌ها نقل می‌شود، از روایت اصلی خود دور می‌شود. قهرمان چه شاهزاده باشد یا سرکرده جنگی، قدیس یا باشنده‌ای نیمه ایزدی، راهی را می‌پوید که ماجراهای کمتری در کمینش باشد. او به گونه‌ای سایه قهرمان - ایزد ادیان بزرگ جهان است و وجود چنین قصه‌هایی به معنی گریز به جهان قصه‌های پریوار نیست؛ بلکه به عنوان منبع خرد و الهامی ژرف برای نوع بشر است» (وارنر، ۱۳۷۹: ۳۳).

۲-۲- ایلیداد و ادیسه هومر

ادبیات یونان با دو حماسه پهلوانی بزرگ، ایلیداد و ادیسه شروع می‌شود. منشأ بسیار قدیمی که حتی پیش از آخایی‌ها، مردم اژه با سرودها و اشعار رزمی مخصوص به خود و به مقتضای آداب و رسوم زمان، قسمت‌هایی بر آن افزوده یا از آن کاسته‌اند؛ بدین ترتیب روایات و قطعاتی که متعلق به مردم اژه یا ایونی بود، به صورت منظومه‌های ملی، مخصوص به یونان در آمد و برای بیدار کردن حس اتحاد در آنها به کار رفت.

ایلیداد منظومه‌ای حماسی، شامل ۲۴ سرود و موضوع آن، داستان جنگی است که میان مردم یونان باستان و شهر «تروا» واقع در آسیای صغیر رخ می‌دهد. «پاریس» فرزند پادشاه تروا «هلن» دختر زیبای یونان - را از نزد همسرش می‌رباید و یونانیان از این عمل وی خشمگین می‌شوند و بدین ترتیب، جنگ میان مردم یونان و تروا آغاز می‌شود و ده سال به طول می‌انجامد. همین موضوع، موجب روشن شدن آتش جنگ میان یونان و مردم تروا می‌شود و دلاوران یونانی برای گشودن شهر تروا می‌جنگند. هومر در اثر خود، دلاوری‌های آنان را به سبک زیبایی به نظم کشیده است.

ادیسه نام منظومه حماسی دیگری از هومر، مشتمل بر ۲۴ سرود و موضوع آن، داستان بازگشت اولیس - پادشاه اساطیری ایتاک و پهلوان نامدار جنگ تروا - است، که در این جنگ، گرفتار سرگشتگی‌ها و حوادث ناگواری می‌شود و برای نجات زن وفادار خود، پنلوپ و پسرش تلماک، به کارهای دلاورانه‌ای دست می‌یازد. اولیس (یا اُدیسئوس) قهرمان شکست‌ناپذیر ادیسه، پس از چندین سال سرگردانی و تحمل سختی‌های جان فرسا، بالاخره به وطن خود برمی‌گردد. وی

«اورسیلوک» پسر «ایدومنه» را می‌کشد؛ چرا که او می‌خواست اولیس را از آنچه در تاراج تروا به دست آمده بود، محروم کند و همچنین اولیس را زیر دست پدر خود قرار دهد (رزمجو، ۱۳۸۱: ۲۹).

اولیس که پاره‌ای از ویژگی‌های سرشتین و بنیادین یونانی، از گونه بی‌باکی ماجراجویانه، شکیبایی و خویشنداری، نیرنگ‌بازی و چاره‌اندیشی در خوی و منش او نمادینه شده است، بیشتر قهرمانی ماجراجوست تا پهلوانی حماسی. هر دو قهرمان داراب‌نامه و ادیسه؛ یعنی داراب و اولیس در نبردهای خود برای دوری جستن از ننگ و عار و از بین بردن دشمنان و رقبای خود، به چاره‌جویی و ترفند روی می‌آورند. هر دو با دیوان و غولان می‌جنگند. داراب در حین سفر خود با اژدها و حیوانات دیگری مانند خرس روبه‌رو می‌شود و آنها را می‌کشد و اولیس نیز «سیکلوپ» (غول یک چشم) را با میخی آتشین از چوب زیتون کور می‌کند.

اولیس در منظومه ادیسه به قدرت خارق‌العاده، طاقت و بردباری و به زیرکی و خردمندی از همه آدمیان برتر دانسته شده است. اولیس در بسیاری از موارد بر عقل خود تکیه می‌کند تا بر زور بازویش. در منظومه ادیسه، روح جست‌وجوگر این قهرمان و ذکاوت و تدبیرش کاملاً به آزمایش کشانده می‌شود. پهلوان هومری می‌کوشد که بین رهروان تعالی و بزرگی همیشه پیشتاز و بهترین باشد. هدف وی این بوده است که به قلّه بزرگی و جلال و شکوه‌مندی برسد تا از پیران و فرماندهان دیگر و سرانجام از جامعه سلحشوران حرمت بیند (وزنبرگ، ۱۳۷۹: ۹۵).

پهلوان یا جنگاور هومری، اوج شکوه و تکامل خود را با آنچه که اجتماعش درباره‌اش فکر می‌کند، می‌سنجد. تأیید عمومی در ایجاد اعتماد و حرمت به نفس پهلوان هومری، نقش و تأثیر بسزایی دارد. پهلوان هومری زمانی به حرمت و افتخار دست می‌یابد که اعضای گوناگون جامعه‌اش، پیروزی و کامیابی‌اش را ارج بنهند و بدین خاطر او را بستانند. فرمانده‌اش نیز با دادن ثروت و جوایزی که از نظر مادی نمایانگر مقدار حرمتی است که بدان سزاوار است، به او افتخاری قابل لمس عطا می‌کند. چنین ثروتی ممکن است شامل طلا و برنز، اشیاء و جانوران قیمتی، زمین و فرمان حکومت بر ساکنان آن، کنیز یا زنانی باشند که به هنگام تصرف سرزمینشان به اسارت درآمده‌اند (وزنبرگ، ۱۳۷۹: ۹۶).

«بدترین اهانتی که به قهرمان هومری می‌توان کرد این است که افتخاراتی که به دست آورده، از او دریغ کنی. قهرمان هومری چون ذاتاً فاقد مناعت طبع است، اگر افتخاراتش را از او سلب کنند درمانده و تباه می‌گردد» (همان: ۱۰۵).

۲-۳- شباهت‌ها و تفاوت‌های داراب در داراب نامه با اولیس در ادیسه هومر

هر دو قهرمان را می‌توان از دو جنبه مورد بررسی و مقایسه قرار داد:

۱- ویژگی‌های ذاتی

۲- ویژگی‌های معنوی

۲-۳-۱- ویژگی‌های ذاتی

۲-۳-۱-۱- ویژگی‌های جسمانی قهرمان

داراب در داراب نامه طرسوسی، هنگام تولد چون کودک پنج ساله به نظر می‌رسد. «همای، کودکی دید به غایت خوبروی، پنداشت که کودک پنج ساله است» (طرسوسی، ۱۳۷۴: ۱۱).

اولیس قامتی کوتاه داشت و اندام و جثه او در مقایسه با داراب که تنومند و مرد افکن بود، کوچک به نظر می‌رسید. «تلموس پسر «اوریموس» که تا روزگار پیری برای سیکلوپ‌ها پیشگویی می‌کرد، مرا آگاه کرده بود که هر چه بر من روی دهد روزی برآورده خواهد شد؛ من به دست اولیس نابینا خواهم شد؛ اما همواره می‌پنداشتم کسی که بلندبالا و زورمند باشد و نیروی بسیار داشته باشد خواهد آمد و اینک مرد بسیار کوتاه‌پست، مرد بی سر و پایی، مرد ناتوانی که چون با باده مرا از پا درآورد و چشمم را کور کرد» (هومر، ۱۳۷۳: ۲۰۷).

۲-۳-۱-۲- اعمال قهرمان

داراب، پهلوانی است به غایت خوبروی و قوی هیکل، اعمال او را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: گروه اول، مبارزه‌های شجاعانه‌ای که برای رسیدن به هدف انجام می‌دهد. این مبارزه‌ها در مورد وی از آغاز نوجوانی دیده می‌شود. او از پدر خود اسب و شمشیری می‌طلبد و به نزاع با اطرافیان می‌پرداخت؛ به‌عنوان نمونه: «داراب از آن میخ‌گازری برسر غلام چنان زد که مغز از بینی غلام بیرون آمد» (طرسوسی، ۱۳۷۴: ۱۶)؛ ولی کار داراب به جایی کشید که پدرخوانده‌اش به شاه شکایت می‌برد و شاه لشکریانی را برای مقابله با او می‌فرستد و او به نبرد با

لشکریان و کشتار آنان می‌پردازد؛ به این ترتیب، داراب در بارگاه همای که در واقع مادرش بود، به عنوان یک مبارز سلطه‌جو شناخته می‌شود و جنگ‌ها و نبردهای پیروزمندانه او آغاز می‌گردد. دسته دوم از اعمال داراب، اعمالی است که ناشی از سهل‌انگاری‌های اوست. بنا بر نظر نویسنده، گوهری را که سرورش به او اعطا می‌کند به دریا می‌اندازد: «داراب هر دو سنگ را در دریا انداخت، در ساعت دو ماهی سر از آب بیرون آوردند و آن هر دو سنگ را فرو خوردند. داراب گفت: دریغا! این چیز قیمتی بوده است و من ندانستم. داراب در این اندیشه بود که ... سلیطون گفت: این آن دو سنگ بود که آدم از بهشت بیرون آورده بود... هر که این سنگ نگاه داشتی به برکت این سنگ، هر چه از خدای بخواستی بیافتی» (طرسوسی، ۱۳۷۴: ۸۲). او همچنین برای یافتن معشوقه‌اش، طمرسیه، مراحل سختی را پشت سر می‌گذارد.

با این وصف می‌توان گفت که داراب نیز، چونان بسیاری دیگر از قهرمانان حماسی، بیشتر به توان بازو و قدرت جسمانی خود متکی است تا نیروی تعقل و همین موضوع سبب می‌شود که چندان به عاقبت اعمال خود نیندیشد.

«اولیس» هم در ادیسه مانند «داراب» قدرتمند بوده است؛ با این حال در نبردها و هنگام روبه‌رو شدن با خطر از هوش و زیرکی خود بهره می‌برد؛ به عنوان مثال در آنجایی که با غولی روبه‌رو می‌شود که خوراک او اندام آدمی زادگان است، با حيله و زیرکی خاصی به او شراب می‌نوشاند و او را مست می‌کند و چون غول به خواب فرو می‌رود، با چوب درخت زیتون او را کور می‌کند.

رقابت اولیس با خواستگاران پنلوپ در تیراندازی نیز، نمونه‌ای از اعمال قهرمانی اوست:

اولیس سلاح آشنای خود را قدری برانداز کرد تا ببیند پس از گذشت این سالیان طولانی آیا هنوز سالم و بی‌عیب است یا خیر؛ سپس «به همان آسانی که یک نوازنده، تارهای چنگ را به نغمه در می‌آورد، پس از حلقه کردن روده گوسفند پیچیده در هر دو انتها» کمان را کشید و زه همچون چلچله‌ایی در زیر دستانش به صدا درآمد. وی به آرامی و بدون تعجیل، تیری در چله کمان نهاد و یک راست به درون سوراخ تیرها انداخت. خواستگاران حیرت زده، از این واقعه یکه خوردند.

هنگامی که تلماک قدم پیش نهاد تا در کنار پدر بایستد؛ اولیس دومین تیر را در چله کمان نهاد و این بار گلوی آنتینوس را هدف گرفت. خواستگاران که از ماجرا بی اطلاع بودند و فکر می کردند این موضوع یک حادثه است، با خشم در اطراف اولیس حلقه زدند؛ اما هنگامی که اولیس هویت خود را برای آنها فاش ساخت و اعلام کرد که قصد دارد همه آنها را بکشد، آنها به مخمصه ای که در آن افتاده بودند، آگاه شدند و به او حمله کردند» (همان، ۱۳۷۳ : ۴۹۱-۴۹۲).

مبارزه اولیس با اروس (Iros) نیز در خور توجه است:

«... چون هر دو مشت برافراشتند، اروس بر شانه راست اولیس زد، وی بر گردن آن همآورد به زیر گوشش زد و استخوان آن را شکست. همان دم خونی سیاه، دهان اروس را پر کرد؛ غرش کنان به خاک افتاد، دندانها را به هم می زد، پاشنه ها را بر زمین می کوفت؛ در میان خواستگاران بزرگزاد، که بازوها را برافراشته بودند، از خنده می مردند. با این همه اولیس یک پای اروس را گرفت و از میان دهلیز، کشان کشان تا سراچه و آن سوی ایوان برد. آنجا پشت وی را بر دیوار سراچه داد و چوبش را به دستش داد؛ سپس شتابان این سخنان را به او گفت: «اکنون اینجا بمان، خوکان و سگان را از خود دور کن؛ اگر نمی خواهی بیش ازین به خود رنج برسانی، دیگر لاف مزین که شاه بیگانگان و دریوزگرانی، تویی که مردی بی سر و پای» (همان: ۴۰۷).

۲-۳-۱-۳- پرخوری

پرخوری از دیگر ویژگی های جسمی و فیزیکی داراب است. در داستان های حماسی این نکته، ویژگی مثبت قهرمان شناخته می شود و یادآور این ویژگی، رستم در شاهنامه است.

«بازرگان لقمه ای چند بخورد و دست باز کشید. داراب همچنان می خورد تا همه را بخورد. «سنکرون» در وی می نگرست. پس جمله نانها و آهوها را بخورد و دست باز کشید. داراب همچنان چیزی می طلبد که بخورد. سنکرون گفت، چون من طعام خوردن او را بدیدم، دانستم که او این کمان را بکشد» (طرسوسی، ۱۳۷۴ : ۱۲۰).

ولی اولیس در ادیسه این صفت را دارا نیست؛ بلکه این صفت غول یک چشم به شمار آمده است.

۲-۳-۲- ویژگی های معنوی

۲-۳-۱- باورهای دینی

داراب در تنگناهای مبارزه به خدای خود پناه می‌برد و با او به مناجات می‌پردازد: «خداوندا و پادشاهها و پروردگارا! بر من بیخشای و رحمت کن که در دست این قوم در مانده‌ام. مرا فریاد رس که دستگیر در ماندگانی. از این معنی بسیار می‌گفت و می‌گریست» (طرسوسی، ۱۳۷۴: ۵۵).

«داراب روی بر خاک نهاد و گفت: ای دانای پاک و ای بینا و پوشندهٔ عیب‌ها و ای دانندهٔ غیب‌ها! بندهٔ توأم. فریاد رس که من هیچ کس ندارم. مرا از دست این سپاهیان بی رحم نجات بخش (همان: ۵۵).

چون معشوقه اش، طمروسیه را می‌یابد، سر بر خاک می‌نهد و خدا را شکر می‌گزارد. «اکنون ای یزدان پاک! مرا توانایی بده و به حق آنکه تو خدایی و ما بندگان تو و همه عالم را تو آفریده‌ای و از علّت‌ها بری و منزّه‌ی. این بگفت و روی بر خاک نهاد و یزدان عزّ و جل ستایش کرد» (همان: ۲۹۲).

و هنگام سوگند خوردن نیز، به خداوند سوگند می‌خورد:

«داراب گفت به یزدان پاک که از نیست، هست گرداند و هست را نیست گرداند که اگر تو که بهزادی مرا از اینجا بیرون بری و به ایران رسانی، تو را چندان نعمت دهم که آب و آتش بر آن کار نکنند» (همان: ۹۰).

اولیس در ادیسه هم مانند داراب، در هنگام سختی‌ها و رنج‌ها با خدایان خود به ویژه با «آتنا» مناجات می‌کند. همین الهه است که او را در هر موقعیتی و مکانی به هر شکلی در می‌آورد.

به هنگامی که «اولیس Ulysses» به «ایتاک Ithaque» مراجعت می‌کرد، «آتنا» او را یاری داد و «هومر» در «ادیسه» نقل می‌کند که آتنا خود را به صورت اشخاص مختلف در آورد و وی را هدایت نمود؛ همچنین هنگامی که «اولیس» به جزیرهٔ «فئاسین‌ها Pheaciens» گام نهاد، «آتنا» او را چنان زیبا نمود که «نوزیکا Nausicaa» دختر پادشاه آنجا عاشق او شد و از روی میل یک کشتی در اختیار او گذاشت (فاطمی، ۱۳۸۷: ۲۴۵).

این مسئله؛ یعنی حمایت «آتنا» از اولیس، نشانه کمکی است که روح و عقل، معمولاً به نیروی جسمانی و ارزش شخصی قهرمانان می‌کرده؛ چون آتنا را در دنیای یونان بخصوص در آتن، رب‌النوع عقل می‌دانسته‌اند (گریمال، ۱۳۴۷: ۱۲۴).

نیایش اولیس با آتنه دختر زئوس: «...بی‌دیری و درنگ، دخت زئوس بزرگ را باژ و نیایش گفت: خواست مرا، ای دخت زئوس روینه سپر! برآور. دست کم اینک آواز مرا بشنو، تویی که هرگز در آن هنگام که در زیر کوبه‌های بلند نام، جنباننده زمین، درهم شکسته بودم، آوازه‌ام را نشنیده‌ای، در آن با من دمساز باش که فئاسیانم چونان دوست پذیرا شوند و دل بر من بسوزند» (هومر، ۱۳۷۳: ۱۱۳).

پهلوان هومری، حضور یا غیاب خدایان را حس می‌کند. تمامی پیروزی‌های میدان نبردش را به حساب خدایان می‌گذارد و یا آنها را به خاطر شکست و ناکامی‌هایشان سرزنش می‌کند؛ اما با وجود این، این حقیقت را پذیرفته است که خدایان نمی‌توانند از مرگ وی، هنگامی که سرنوشت خواسته است، جلوگیری کنند. رابطه یا پیوند بین پهلوان هومری و خدایش خیلی پیچیده است. هر خدای هومری، انسان مورد علاقه و نظر خودش را دارد و همیشه تلاش می‌کند به آنان یاری برساند (وزنبرگ، ۱۳۷۹: ۱۰۱).

۲-۲-۳-۲- ویژگی‌های اخلاقی قهرمان

داراب، غم خوردن برای مال و خواسته را نابه‌جا می‌داند: «دست این یکی برادر بلرزید و آن مروارید در دریا افتاد. گریستن بر آوردند. پدرش گفت: چرا همی گریه کنی؟ گفت: دُر قیمتی به باد دادم. داراب گفت: دل‌تنگی مکنید. یهود گفت: چگونه نگریند که دُر قیمتی بود که به باد دادند و آن را به بسیار درم خریدندی. داراب گفت: غم مخورید، جان باید برجا باشد، خواسته کم نیاید» (طرسوسی، ۱۳۷۴: ۱۳۱).

از ویژگی‌های اخلاقی داراب، خویشتنداری اوست. براساس گزارش نویسنده داراب‌نامه، در ماجرای از شدت ناراحتی گریه بر او چیره می‌گردد؛ اما خود را نگاه می‌دارد: «داراب چون نیکو نگاه کرد در قبضه کمان نام اسفندیار دید، آب در دیده بگرداند و خواست که بگرید؛ و لیکن خود را به شیرمردی نگاه داشت» (همان: ۱۲۱).

یکی از اعمال منفی که در بین قهرمانان گاهی دیده می‌شود، دزدی است. از داراب دزدی دیده نمی‌شود؛ اما یک مورد مشاهده می‌شود که غذاهای دیگران را به ناحق می‌خورد: «داراب گرسنه شده بود، از دور دید که روستایی می‌آمد با خرواری هیزم و زنبیلی کلیچه و سبوی جغرات. (۳) چون قد و قامت داراب بدید، خروار هیزم را پیش او بماند و گریخت. رشنواد را از آن خنده آمد. داراب آن جغرات و کلیچه‌ها پیش خود نهاد و خوردن گرفت» (طرسوسی، ۱۳۷۴: ۳۴).

در اولیس نوعی مناعت طبع همراه با غرور دیده می‌شود:

«اورسیلوک» پسر «ایدومنه» که پاهای سبک‌خیز دارد و در «اقریطس» پهناور، در تنیدی راه‌پیمایی بر همه آدمی‌زادگان تیره بخت برتری داشت، کشته‌ام. می‌خواست مرا از آنچه در ترا تاراج کرده بودم، بی‌بهره کن. در راه آن، در میان جنگ‌های آدمی‌زادگان و خیزابه‌های جان او با درد بسیار به دل جای داده بودم؛ زیرا که چون خودداری کرده بودم، در سرزمین مردم ترا زیر دست پدرش باشم، ناپسندیده او بودم و در آنجا فرمانده مردم دیگر بودم. چون از کشت‌زار بازمی‌گشت رویینه زوینم را بر او زدم، با یکی از یاران نزدیک راه کمین کرده بودم. شبی تار آسمان را فرا گرفت؛ هیچ کس ما را ندیده بود و نمی‌دانستند جان از او سنده‌ام» (هومر، ۱۳۷۳: ۲۹۶).

۲-۳-۳-۳- حمایت آسمانی از قهرمان

داراب از حمایت نیروهای غیبی بهره می‌برد؛ به عنوان نمونه زمانی که او را به دستور همای برای کشتن می‌بردند، بادی می‌وزد و ازدهایی ظاهر می‌شود و مانع از کشتن او می‌گردد. «از آنجایی که قدرت خداوندی است، بادی سهمگین برآمد؛ چنانکه همه مردان از پای در گشتند و «افلح حذیفه» به روی اندر افتاد و تیغ از دستش جدا شد و نیز مرد، مرد را ندید. افعیی از آن وادی برخاست. ضحاک حذیفه را آواز می‌داد و هر چند جهد کرد از قوت باد پیش داراب نیارست رفتن. ضحاک قوت کرد تا اندر آید که از برابر داراب، ازدهایی دید دهن باز کرده و یک دمیدن بدمید؛ چنانکه همه میدان آتش گرفت، ضحاک بدید و بگریخت و همه مردان بگریختند و می‌آمدند تا پیش همای» (همان: ۵۶).

و جایی دیگر تیغ از بریدن گردن او امتناع می‌ورزد. «سیاف تیغ در بالا کرد و بزد بر گردن داراب. تیغ به دو نیم شد که مویی بر گردن و اندام کژ نگشت. به فرمان خدای عزّ و جل. همه در تعجب بماندند و همه گفتند این چه شاید بودن و ندانستند که او را خدای تعالی نگه می‌دارد تا او پادشاه جهان گردد» (همان: ۶۰).

در جایی دیگر از داستان آمده است که خدا مرغی می‌گمارد که نجاتش دهد. «آن مرغ سبز را بدید، راست به همان نشان که زاهد داده بود. چون مرغ داراب را بدید به سر اشارت کرد، داراب دست دراز کرد و آن دستارچه را استوار بگرفت و چشم فراز کرد و پای‌ها برکشید. مرغ در هوا شد و او را می‌برد. در آن ساعت «طروسیه» در فراق او بسیار گریسته بود... دید آوازی به گوش وی آمد که داراب دست از آن مرغ بردار که آن نه مرغ است. آن گماشته خدای ست عزّ و جل. زود داراب دست از وی برداشت آن مرغ پرید و ناپیدا گشت» (همان: ۱۶).

در ماجرای به چاه افتادن داراب و طروسیه، گاوی از دریا بر می‌آید و آنان را نجات می‌دهد: «و آنچنان بودی که در آن نزدیکی دریایی بود و در آن دریا گاوان آبی بودند که شب از دریا برآمدندی و هر گاو، گوهری در دهان برگرفته بود... تا یکی شب، گاوی برآمد؛ گوهری در دهان گرفته تا به روشنایی آن گوهر چرا کند. از قضای خدای تعالی آن گوهر غلطان غلطان بدان چاه در افتاد... طروسیه گفت مر داراب را که این گوهر جز آن گماشته یزدانی نیست. داراب گفت که سبب خلاص ما باشد ان شاء الله تعالی و در این بودند که آن گاو خویشتن را به تک چاه انداخت... تا ساعتی بود. آنگاه دیوار چاه را به شاخ کاویدن گرفت. از بالای سر داراب آواز آمد که چه متحیر مانده‌اند این گاو شما را تعلیم می‌دهد؛ همچنان که او می‌کند شما نیز کنید تا راه بیرون شدن یابید» (همان: ۱۲۹).

همانگونه که داراب مورد حمایت خدای یکتای خود بود، اولیس هم در ادیسه مورد حمایت خدای خود «آتنا» قرار می‌گرفت. روح جاودان و قدرت بیکرانی که اولیس را در مبارزه‌های گوناگونش موفق می‌داشت، چیزی جز دوستی بارزش «آتنا» نبود؛ زیرا الهه عقل در لحظات دشوار به اشکالی گوناگون ظاهر می‌شد و «اولیس» را به سوی راه صواب رهبری می‌کرد. بارها آتنا او را در مواقعی به شکل‌ها و صورت‌های گوناگون درمی‌آورد (فاطمی، ۱۳۸۷: ۲۸۱).

بدین گونه می‌توان گفت که داراب، پهلوانی خودساخته و مستقل است؛ در حالی که «اولیس» پهلوانی است آلت دست خدایانی مانند «آتنا» و «ژئوس» و ... و اینکه «داراب» دارای فره ایزدی است و «اولیس» مورد حمایت و پشتیبان ربّ النوع‌ها (رزمجو، ۱۳۸۱: ۴۵۳).

۲-۳-۲-۴- اصل و نسب قهرمان

داراب پسر همای، دختر بهمن، پسر اسفندیار کیانی است. داراب در داراب نامۀ طرسوسی، پهلوانی کاملاً اسطوره‌ای به نظر می‌رسد. او از خاندان اسفندیار است و چون جدّ روین تنش آسیب‌ناپذیر به نظر می‌رسد و دلاورانه دشمنان را مغلوب خود می‌سازد.

تولد، رشد و پرورش شگفت‌انگیز او کاملاً با الگوی قهرمان اسطوره‌ای هم‌خوانی دارد و چون دیگر قهرمانان، گاهی از خود غافل می‌شود. او برای رسیدن به معشوق که همان کمال مطلوب است، سختی‌های بی‌شماری را طی می‌کند و سرانجام پیروزمندانه به هدف می‌رسد. داستان داراب از نوع ادبی رمانس است؛ زیرا عمده تلاش او برای رسیدن به معشوق است که مبارزه‌ای شخصی شمرده می‌شود. در واقع داراب‌نامه با محور قرار دادن روابط عاشقانه به جای جدال قهرمانی و ملی، حماسی بودن آن را به چالش می‌کشاند؛ بنابراین، از آنجا که این اثر حماسی رنگ و بویی تغزلی دارد، در بخش‌های درخور توجهی از آن، بیشتر به رمانس‌های اروپایی و داستان‌های عیارانه فارسی نظیر سمک عیار و همچنین داستان‌های هزار و یک شب شباهت دارد و باید آن را در شمار گونه‌های ادبی بینابین منظومه‌های حماسی و غنایی قرار داد.

بر اساس گزارش هومر، آنجایی که اولیس خود را معرفی می‌کند، می‌گوید: من اولیس، پسر لرتس (لائرتس) - Laertes - هستم و ایتاکا، میهن من است.

«.... آنگاه به آسانی در یک سال روزگار یار خواهد بود، پیش از آنکه گفتن همه نگرانی‌ها و همه رنج‌هایی را که به خواست خدایان برده‌ام، به پایان برسانم. بدین می‌نازم که نژادم از «اقریطس» پهناورست و فرزند مردی توانگرم؛ وی فرزندان بسیار دیگر داشت که در سرای، زاده و پرورده شده بودند، پسران پاکزادی که از همسر خود یافت؛ مرا مادری زر خرید، هم‌خوابه‌ای به جهان آورد

و با این همه مرا همسر بازماندگان پاک‌نژاد خود، کاستور (Castor) پسر هیلاکس (Hylax) می‌دانست، آن کسی که سرافرازم از او زاده‌ام و نگاه در میان مردم اقریطس به بزرگی خدایان بود، برای توانگریش، دارایش، پسران سرافرازش...» (هومر، ۱۳۷۳: ۳۱۳).

اولیس هم مانند داراب، بر اثر جنگ تروا، بیست سال از میهن خود به دور می‌افتد و تلاش می‌کند که به میهن و نزد همسر و پسر خود تلماک بازگردد و پس از سالیان دراز هم اینگونه می‌شود و به خانه و کاشانه خود بازمی‌گردد.

۳- نتیجه‌گیری

تعدادی از داستان‌های شاهنامه و غیر شاهنامه‌ای، زیر تأثیر روایات اسطوره‌ای یونان قرار دارد؛ به عنوان مثال، داستان رستم و اسفندیار و داراب‌نامه طرسوسی از ایلید و ادیسه هومر الهام پذیرفته‌اند. بخش عظیمی از داراب‌نامه، دقیقاً داستان ادیسه است. سفر داراب به جزایر دریا را می‌توان نمونه‌ای از این نوع دانست. وقایع داستان ادیسه در سفر دریایی تقریباً در داراب‌نامه هم مشاهده می‌شود. مشخصه متداول و برجسته پهلوانان در منظومه‌های هومر، قدرت خارق‌العاده و خداداد آنهاست. قهرمانان ادیسه پایگاهی شکوهمند دارند؛ دارای وجود آرمانی‌اند. قهرمان هومری می‌کوشد تا در میان هم‌تایان خود از همه برتر باشد. آرمان او این است که آوازه و عظمتی بیش از دیگران به دست آورد تا نزد هم‌تایان و سرکردگان و جامعه جنگ‌جوی خویش به کسب والاترین افتخارات نائل آید. قهرمان هومری چون ذاتاً فاقد مناعت طبع است؛ اگر افتخاراتش را از او سلب کنند، در مانده و تباه می‌گردد. شهرت، قهرمان هومری را در سطحی فروتر از خدایان؛ ولی فراتر از آدمیان معمولی قرار می‌دهد. او هر گاه که بیش از همه در معرض خطر باشد، شریف‌تر از همه به شمار می‌رود. قهرمان هومری حضور یا غیبت خدا را حس می‌کند. او اغلب موفقیت‌های خودش را در میدان جنگ به آنان نسبت می‌دهد. خدایان با قهرمانان میانه خوبی دارند؛ برای اینکه آنان همیشه سپاسگزار خدایان‌اند. در مقابل قهرمان هومری، قهرمان طرسوسی قرار دارد که وظیفه او حمایت از مظلومان و ایستادگی در برابر زورگویان است و باید یک تنه با سپاهی از دشمنان بجنگد.

داراب و ادیسه فقط به خاطر زادگاه و نژاد و خاندان خود، سفرهای دور و درازی را تحمل می‌کنند و هر دو، زور بازوی بسیار و زیرکی خاصی دارند. داراب در داراب‌نامه خداپرست است و اولیس، خدایانی مثل آتنا را می‌پرستد؛ به همین دلیل، تضاد خدایان در سرنوشت ادیسه بسیار تأثیرگذار است. این دو قهرمان در حین نبردها و جنگ‌های خود از سلاح‌هایی مثل گرز، کوپال، نیزه و تیر استفاده می‌کنند. هر دو سلاحی ویژه دارند که از خاندان خود به ارث برده‌اند؛ در نهایت اینکه داراب پهلوانی حماسی است؛ ولی اولیس قهرمانی ماجراجوی است؛ به بیانی دیگر می‌توان گفت که داراب، پهلوانی مستقل و خودساخته است، ولی اولیس این چنین نیست.

یادداشت‌ها

- ۱- گرده: پیل کش و نیم نیزه سلاح پیادگان است و کسانی که سپر و گرده و ... دارند و بر درهای حصار باشند (انوری، ۱۳۸۱: ۶۱۲۸).
- ۲- فئاسین‌ها: «فئاسین‌ها، ملتی افسانه‌ای هستند و «هومر» در «ادیسه» معتقد است در جزیره «شری Scherie» که در عهد کهن به نام «کرسیر Corcyre» نامیده می‌شد، زندگی می‌کردند. وقتی طوفان اولیس را بدان سرزمین کشاند «آلسینوئوس Alcinous» و دخترش «نوزیکا» از او پرستاری کردند (هومر - ادیسه - سرود پنجم بیت ۲۸۸ و سرود ششم بیت ۲۰۱ و سرود هشتم بیت ۵۵۶). (فاطمی، ۱۳۸۷: ۲۴۵).
- ۳- جفرات: ماست چکیده (انوری، ۱۳۸۱).

فهرست منابع

۱. آیدانلو، سجاد. (۱۳۸۹). بررسی و تحلیل چند رسم پهلوانی در متون حماسی. مجله مطالعات داستانی، شماره ۱، ص ۳۶-۵.
۲. ارسطو. (۱۳۷۷). فن شعر. ترجمه دکتر عبدالحسین زرین کوب. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۳. انوری، حسن. (۱۳۸۱). فرهنگ بزرگ سخن. تهران: سخن.
۴. بیرلین، ج. ف. (۱۳۸۶). اسطوره‌های موازی. ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

۵. رزمجو، حسین. (۱۳۸۱). **قلمرو ادبیات حماسی ایران**. ۲ جلد، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۶. شمیسا، سروس. (۱۳۷۵). **انواع ادبی**. ج ۴، تهران: فردوس.
۷. طرسوسی، ابوطاهر محمد بن حسن بن علی بن موسی. (۱۳۷۴). **دارابنامه**. تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۸. فاطمی، سعید. (۱۳۸۷). **مبانی فلسفی اساطیر یونان و روم**. چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۹. فرنخ دادگی. (۱۳۷۸). **بندھش**. به کوشش مهرداد بهار، تهران: توس.
۱۰. گریمال، پیر. (۱۳۴۷). **فرهنگ اساطیر یونان و روم**. ترجمه احمد بهمنش. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۱۱. لوسیابربن و دیگران. (۱۳۸۷). **جهان اسطوره‌ها**. ترجمه عباس مخبر، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.
۱۲. مقدادی، بهرام. (۱۳۷۸). **فرهنگ اصطلاحات نقد ادبی**. (از افلاطون تا عصر حاضر) تهران: انتشارات فکر روز.
۱۳. موسوی، سید کاظم و خسروی، اشرف. (۱۳۸۹). **پیوند خرد و اسطوره در شاهنامه**. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۴. مول، ژول. (۱۳۷۵). **شاهنامه**. با مقدمه دکتر محمد ریاحی، تهران: انتشارات امیر کبیر.
۱۵. وارنر، رکس. (۱۳۷۹). **دانشنامه اساطیر جهان**. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: انتشارات اسطوره.
۱۶. وزنبرگ، دونار. (۱۳۷۹). **اساطیر جهان (داستان‌ها و حماسه‌ها)**. ترجمه عبدالحسین شریفیان، ج ۲. تهران: انتشارات اساطیر.
۱۷. وزنبرگ، دونار. (۱۳۸۰). **اسطوره‌های یونان**. ترجمه مجتبی عبدالله نژاد، مشهد: انتشارات ترانه.
۱۸. هومر. (۱۳۷۳). **اودیسه**. ترجمه سعید نفیسی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۱۹. یغمایی، اقبال. (۱۳۷۶). **داستان‌های پهلوانی و عیاری ادبیات فارسی: سمک عیار، گرشاسب‌نامه، داراب‌نامه، ملکناز، ابومسلم‌نامه**. تهران: هیرمند.
۲۰. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۷). **انسان و سمبل‌هایش**. ترجمه سلطانیه، تهران: نشر جامی.